



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی سبیل

تاریخ: ۷ آبان ۱۴۰۲

مصادف با: ۱۳ ربیع الثانی ۱۴۴۵

موضوع جزئی: ادله قاعده - دلیل اول: آیه ۱۴۱ سوره نساء - بررسی نظر برگزیده -

جلسه: ۱۰

بررسی اشکال ششم - اشکال اول مشترک ورود به تقریب اول و دوم و بررسی آن

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در اشکالات تقریب اول از دو تقریب استدلال به آیه نفی سبیل بود؛ اشکال ششم که در جلسه گذشته نقل کردیم، در کلمات امام(ره) مطرح شده است. اساس اشکال (که البته یک ادعایی است در مورد آیه و ایشان هم آن را رد نکرده‌اند، لکن می‌فرماید ضرری به کبری در این آیه نمی‌زند) این است که نعم ممکن آن یقال اینکه فرموده «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» اشاره به یک فرق است بین تعبیر به فتح از ناحیه خدا برای مؤمنان و تعبیر به نصیب برای کافران، و اینکه نام بهره آنها از غلبه را فتح نگذاشته بلکه تعبیر نصیب به کار برده است. اینکه پیروزی مؤمنان را به خودش نسبت داده، «لکم فتح من الله» و پیروزی کفار را به خودش نسبت نداده بلکه با تعبیر نصیب از آن یاد کرده، این ذیل یعنی «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» اشاره به فرق بین این دو است و آن اینکه فتح من الله به امداد الهی و تأیید خداوند و جعل سبیل از ناحیه خداوند است؛ خدا این راه را برای مؤمنان باز کرده و آنها را تأیید و امداد کرده است. اما فتح و پیروزی کافران با مدد الهی و تأیید و کمک خداوند نبوده است، بلکه مبتنی بر همان اسباب و عوامل ظاهری و عادی و عده و عده است. لذا این در حقیقت به آن فرق اشاره می‌کند.

بررسی اشکال ششم

امام این اشکال را بیان کرده‌اند، ولی خودشان هم به آن پاسخ داده‌اند؛ ایشان می‌فرماید «لکن مع ذلك لا توجب تلك المناسبة صرف الكبرى الى خصوص المورد فلا يبعد استفادة مطلق السبيل منه»، با اینکه ایشان می‌فرماید اینطور است و «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» در واقع دارد نفی امداد غیبی می‌کند از کفار و اینکه خدا هیچ راهی برای تأیید کفار قرار نداده و این فقط در مورد مسلمانان وجود دارد؛ اما این مناسبت موجب صرف کبری و اختصاص این قانون و این بیان عام و کلی به خصوص این مورد نمی‌شود. بلکه کلیت این جمله و این فقره از آیه به قوت خودش باقی است.^۱ پس امام در واقع کأن آن ادعا را پذیرفته، لکن می‌فرماید این لطمه‌ای به عموم یا اطلاق آیه نمی‌زند.

ما عرض کردیم که این بعید نیست اشاره به همان سخن جبایی داشته باشد که مرحوم شیخ در تبیان هم به آن اشاره کرده است؛ طبری هم اشاره کرده؛ جبایی گفته فتح و پیروزی و غلبه آنها به هیچ وجه استناد به خداوند ندارد، چون فعل قبیح است و فعل قبیح هم از خداوند حکیم سر نمی‌زند. پس غلبه کفار، فعل خداوند نیست؛ آن چیزی که فعل خداست، غلبه مسلمین و مؤمنین است. باید ببینیم آیا این اشکال یا این مدعا درست است یا نه.

۱. کتاب البیع، ج ۲، ص ۷۲۴.

ما عرض کردیم اینکه آیه را حمل بر این معنا کنیم منافات با عمومیت ندارد؛ یعنی لطمه‌ای به استدلال نمی‌زند؛ چون ما اشکالاتی که به عموم آیه وارد می‌شود را یک‌یک ذکر کردیم. اینکه خداوند تبارک و تعالی هیچ راه و سبیلی از راه‌ها و طرق غیبی و امدادهای الهی، نصرت‌های الهی برای آنها قرار نداده؛ این فی نفسه باید بررسی شود آیا حرف درستی هست یا نه. فی نفسه این حرف درست است؛ خداوند امداد غیبی را شامل غیرمسلمانان نخواهد کرد. اما آیا اینکه در آیه ذکر شده، وجهی برای آن می‌توان تصویر کرد؟ چون ممکن است کسی بگوید اصلاً این توهم جا ندارد که امدادهای غیبی خداوند شامل کفار و منافقین شود؛ چون چنین توهمی نبوده، بنابراین ذکر آن وجهی نداشت. چرا خدا این را ذکر کند؟ اصلاً کسی احتمال نمی‌داد که امدادهای غیبی شامل کفار و منافقین شود. لذا برخی گفته‌اند این حرفی که امام آن را پذیرفته و در تبیین معنای آیه هم این را ذکر کرده‌اند، قابل قبول نیست.

اما این اشکال به سخن امام وارد نیست؛ امام آیه را اینگونه معنا کرده‌اند اما در عین حال آن را مضر به عموم نمی‌دانند، این مطلب جای بیان داشت؛ چون خداوند می‌خواهد بگوید شما مورد توجه و تأیید هستید و نصرت الهی شامل شما می‌شود و طبیعتاً شامل کافران نمی‌شود؛ می‌خواهد اینها را دلگرم کند و قوت قلب بدهد که در مواجهه با دشمنان، اتکاء به نصرت الهی و تأیید الهی داشته باشند. به عبارت دیگر جنبه ایجابی این بیان بسیار مهم‌تر از جنبه سلبی است؛ بحث شمول یا عدم شمول تأییدات و نصرت الهی نسبت به مسلمین و کفار، از این زاویه اهمیت دارد که خداوند تبارک و تعالی می‌خواهد به مسلمانان گوشزد کند که شما علاوه بر عده و عده و هر کاری که برای نبرد و جنگ لازم است کنید، مستظهر به حمایت خدا هم هستید؛ «إِنَّ كَان لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ» می‌خواهد بگوید که فتح شما ارزش بیشتری دارد، پیروزی‌های شما با امدادهای غیبی است؛ آنها هرچند یک نصیب‌هایی می‌برند اما فتحی که از ناحیه خدا باشد کجا و نصیب از پیروزی آن هم به صورت محدود کجا. اصلاً تعبیر به نصیب اشاره به یک پیروزی جزئی دارد؛ فتح اشاره به یک غلبه چه بسا با دوام دارد. اینکه یک چیزی عاید آنها شود یا فتح عاید شود، اینها با هم خیلی فرق می‌کند. بنابراین جای این اشکال نیست که اصلاً چنین توهمی جا نداشت که خدا کافران را ممکن است یاری کند، تا خدا در این آیه بخواهد آن را رد کند؛ لذا این برای دلگرمی دادن به مسلمین و مؤمنان است و اینکه به آنها القاء کند که شما همواره مورد تأیید الهی و نصرت الهی هستید. پس به نظر نمی‌رسد این سخن و ادعایی که امام اینجا مطرح کرده‌اند اشکال ایجاد کند.

این هم اشکال ششم و پاسخ آن که بالاخره این معنا هیچ ضرری به عموم این آیه نمی‌زند.

سؤال:

استاد: غلبه‌های تکوینی در جانب مسلمین مستظهر به حمایت، امداد و نصرت الهی است. آنچه آنها از آن بهره می‌برند، صرفاً نصیب است. گفتیم غلبه‌هایی که در خارج اتفاق افتاده، اساساً آیه ظهور در شمول نسبت به آن ندارد تا ما بخواهیم تخصیص بزنیم ... لغت سبیل به تنهایی شامل غلبه تکوینی می‌شود؛ جعل هم شامل جعل تکوینی می‌شود؛ اما این آیه به استناد قرائنی که ذکر کردیم (هم قرینه لفظی و هم مقامی)، اساساً ناظر به غلبه‌های تکوینی کفار که در گذشته اتفاق افتاده نیست و نمی‌تواند باشد؛ آیه ظهور در آن ندارد. پس تخصیص دیگر معنا ندارد. ... لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ سَبِيلًا بِه این معناست که خداوند آنان را امداد و یاری نمی‌کند، بلکه نصرت و امداد الهی فقط شامل مسلمین است. ... بحث این است که آن جعلی که این به آن اشاره

دارد، به قول معروف، آنچه در این آیه بیان شده مورد است؛ اما این مورد باعث تخصیص نمی‌شود؛ این را چندبار گفتیم. این آیه هر چند در این مورد وارد شده، ولی شمول نسبت به مورد باعث تخصیص نمی‌شود بعد از اینکه این اشکال را گفتیم، یک جمع‌بندی از این آیه بیان خواهم کرد.

اشکال اول مشترک الورد به تقریب اول و دوم

اشکال دیگر که بر تقریب اول وارد می‌شود (و البته بر تقریب دوم) این است که این آیه اجمال دارد؛ البته دقت داشته باشید این شش اشکال که تا به حال گفتیم، همه متوجه تقریب اول بود؛ یعنی استدلال به آیه برای حجیت قاعده نفی سبیل از طریق عموم آیه؛ اما یک تقریب دیگری هم اینجا وجود دارد و آن اینکه به طور کلی بگوییم آیه در مقام نفی تشریح حکمی است که به نوعی موجب سلطنت کافر بر مسلمان شود؛ با آن هم قاعده نفی سبیل اثبات می‌شود ولی با یک بیان دیگر، اشکالات متوجه تقریب دوم جداست و آن را بعداً ذکر می‌کنیم. این شش اشکالی که تا به حال گفتیم، مربوط به تقریب اول بود؛ اشکال هفتم که الان می‌خواهم عرض کنیم، مشترکاً به تقریب اول و تقریب دوم وارد می‌شود.

اشکال این است که این آیه اساساً اجمال دارد و چون اجمال دارد قابلیت استدلال برای اثبات قاعده نفی سبیل را ندارد. چون منظور از نفی سبیل مسلماً نفی غلبه کفار تکویناً نیست؛ این روشن است؛ این غلبه‌ها را خارجاً در طول تاریخ دیده‌ایم؛ لکن احتمالاتی در مورد این آیه وجود دارد که هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد. احتمال دارد مراد از نفی سبیل، نفی سبیل در آخرت به معنای کلی باشد؛ ممکن است نفی سبیل به معنای نفی حجت باشد؛ ممکن است نفی سبیل به معنای نفی حکم و تشریح و قانون‌گذاری باشد. هر کدام از اینها یک اقتضایی دارد؛ ممکن است مثلاً نفی حجت در دنیا و آخرت باشد. چند احتمال در اینجا ذکر کردیم.

سؤال:

استاد: حجت باشد می‌شود غلبه معنوی ... بعضی از اینها غلبه‌های مادی است و بعضی معنوی است.

با این حال مسلم است که بعضی موارد از شمول این آیه خارج است؛ غلبه‌های تکوینی کفار در طول تاریخ مسلماً از شمول این آیه خارج اند یا به تعبیر دیگر ما از ظهور آیه نسبت به آن موارد رفع ید می‌کنیم به دلیل همین قرآنی که اشاره شد. اما با توجه به این احتمالاتی که اینجا وجود دارد، یا باید بین اینها بتوانیم یک جامعی تصویر کنیم یا نمی‌توانیم. اگر بتوانیم جامعی تصویر کنیم، دیگر آیه اجمال ندارد و بر همان معنای جامع حمل می‌شود. اگر نتوانیم جامعی تصویر کنیم، آیه دچار اجمال می‌شود و دیگر قابلیت استدلال ندارد و اینجا چنین جامعی وجود ندارد.

پس محصل اشکال این شد که احتمالات مختلفی در مورد معنای این آیه و بعضی واژه‌های این آیه وجود دارد؛ این احتمالات هیچ کدام ترجیحی بر دیگری ندارد و این سبب اجمال می‌شود. البته یک قدر متیقنی هم وجود دارد که آیه شامل آن نمی‌شود و آن هم غلبه‌های تکوینی است. اما نسبت به باقی احتمالات، ما قرینه‌ای نداریم؛ قدر جامعی هم بین این معانی وجود ندارد؛ چون عمده اینها مربوط به سبیل و جعل است، بنابراین آیه به درد استدلال نمی‌خورد. عرض کردم که این اشکال فقط متوجه تقریب اول نیست؛ بنابر تقریب دوم هم این اشکال قابل طرح است و مشترک الورد به هر دو تقریب است.

بررسی اشکال اول مشترک الورد

با توجه به مطالبی که تا به حال در مورد این آیه ذکر کردیم، به نظر می‌رسد این اشکال مخدوش است.

اولاً ما قبول داریم که غلبه‌های تکوینی از شمول این آیه خارج است و باید از ظهور آیه نسبت به آنها رفع ید کرد، به دلیل قرائنی که در خود آیه وجود دارد و این اساساً نمی‌گذارد انعقاد در عموم پیدا کند. فرض کنید اگر بگویید اکرم العلماء العدول، این عمومش دایره‌اش علمای عادل است، نمی‌گوییم تخصیص خورده؛ این ظهور در عموم دارد، منتهی دایره عام علمای عادل است؛ این غیر از آن است که بگوییم اکرم العالم الا الفاسق؛ مآلاً ممکن است یکی باشد ولی اینجا نمی‌گوییم تخصیص خورده است. اگر شما با وصف یک عامی را ذکر کنید، اینجا عنوان تخصیص به کار نمی‌رود.

اما اینکه می‌گویند در آیه چند احتمال متصور است، ما عرض کردیم این چنین نیست؛ احتمالات متعدد نیست. سبیل یک معنا دارد، به معنای طریق و راه؛ لکن له مصادیق مختلف. وقتی این عنوان با معنای واحد ذکر شود، شامل همه مصادیقش می‌شود؛ طریق حسی یا طریق معنوی. طریق معنوی هم دنیا و هم آخرت را می‌گیرد؛ نصرت را دربرمی‌گیرد، حجت را دربرمی‌گیرد، چون همه اینها سبیل هستند. پس اینجا چند معنا و احتمال در عرض هم نیستند تا بگوییم موجب اجمال می‌شود. جعل هم همینطور است؛ جعل یک معنا دارد، مصادیق مختلف دارد و انطباق بر آن مصادیق به معنای تعدد معنا نیست. پس محذوری در عموم این آیه به نظر نمی‌رسد، اجمالی هم در کار نیست؛ بعضی موارد هم به طور کلی ظهور در آنها ندارد و پای تخصیص هم در میان نیست. لذا به نظر می‌رسد تقریب اول استدلال به آیه نفی سبیل از نوع اشکالاتی که نسبت به آن شده، مصون است.

فقط عنایت بفرمایید از اشکالات مشترک الورد، یکی دو اشکال دیگر هم اینجا هست که ترجیح می‌دهیم آنها را در بحث از نسبت بین ادله احکام شرعی با این قاعده، مطرح کنیم و آن اینکه ما ادله‌ای داریم مثل اوفوا بالعقود، احل الله البیع، عموماً و اطلاقات عقود که نسبت آنها با این قاعده چه می‌شود. به عبارت دیگر ما در مقابل این آیه، بعضی از ادله را داریم که با مفاد این آیه تعارض می‌کند؛ از یک طرف «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» عموم دارد، اما از طرف دیگر اوفوا بالعقود اقتضا می‌کند هر عقدی که کسی با دیگری می‌بندد، واجب الوفا باشد؛ اوفوا بالعقود به مسلمین می‌گوید به هر عقدی که شما می‌بندید باید پایبند باشید. چه بسا یک مسلمان با یک کافری عقد ببیند، مثل عقد بیع یا اجاره؛ حال اگر لازم است به این عقود وفا کند، با این «لن يجعل الله» چه می‌شود؟ من فقط خواستم اشاره کنم که این را به عنوان یک اشکال بر استدلال به این آیه مطرح کرده‌اند که بین برخی اطلاقات و عموماً مثل اوفوا بالعقود با این آیه تعارض وجود دارد. منتهی عرض کردم چون ما یک بحثی داریم تحت عنوان نسبت ادله سایر احکام با این آیه و دلیل قاعده نفی سبیل، این را در آنجا بررسی خواهیم کرد؛ که آیا این قاعده بر آنها حاکم است یا آنها حاکم هستند، یا اساساً باید تفصیل قائل شویم بین اینها. لذا بهتر است این بحث را تحت همان عنوان مطرح کنیم، و الا عرض کردم قابلیت اینکه به عنوان یک اشکال در اینجا مطرح شود، وجود دارد.

جمع بندی تقریب اول

با قطع نظر از این اشکال - که به آن خواهیم پرداخت - مجموعاً به نظر می‌رسد تقریب اول عاری از اشکال است و می‌تواند قاعده نفی سبیل را اثبات کند. نکته‌ای را هم امام (ره) در ادامه این آیه و در ذیل آن اشاره می‌کند که آن هم حرف قابل توجهی است و مخصوصاً اینکه شما می‌گویید به طور کلی برای غلبه‌های تکوینی در دنیا چیزی باقی نمی‌ماند، شاید این جهت به ابهام‌زدایی از ذهن شما کمک کند. ایشان می‌فرماید «بل يمكن أن يكون له وجهٌ سياسي» اصلاً ممکن است این آیه یک وجه سیاسی هم داشته باشد و آن اینکه «و هو عطف نظر المسلمين الى لزوم الخروج عن سلطة الكفار بأية وسيلة ممكنة». این

خیلی مهم است؛ می‌گوید این آیه می‌خواهد توجه مسلمین را به این مسأله جلب کند که به هر وسیله ممکن باید خودتان از تحت سلطه کفار در بیاورید. «فان تسلطهم علیهم و علی بلادهم لیس من الله تعالی» تسلط کفار بر مسلمین و بلاد مسلمین، لیس من الله تعالی. چرا خدا این را می‌گوید؟ برای اینکه نگویند این قضا و قدر الهی است و ما راضی به قضا و قدر الهی هستیم؛ این به خودتان مربوط است، این به خدا مربوط نیست؛ «فانه لن يجعل للكافرين عليهم سبيلا و سلطة لئلا لا يقولوا ان ذلك التسلط كان بتقدير من الله و قضائه»، تا اینکه نگویند این تسلط به تقدیر الهی و قضا و قدر الهی است؛ «ولابد من التسليم له و الرضا به، فانه تسليم للذل و الظلم و أبی الله تعالی ذلك، فان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين»، این برای آن است که با استناد به بعضی از این اتفاقات و حوادث و این چیزهایی که پیش آمده، مردم راضی نشوند که بگویند این قضا و تقدیر الهی بوده و ما هم راضی به سرنوشتی هستیم که خدا برای ما مقدر کرده است؛ نخیر، آنها باید خودشان را از این سلطه نجات بدهند و خودشان را از این ذلت خارج کنند.

سؤال:

استاد: معنای آیه همان است، لن يجعل الله، خداوند هیچ راهی قرار نداده، امداد غیبی هم شامل آنها نمی‌شود؛ ولی یک غرض ثانوی هم دارد، این وجه سیاسی یعنی یک غرض دورتر و یک هدف نهایی تر غیر از آنچه که این آیه بر آن دلالت می‌کند؛ آیا اگر انگیزه و غرض از بیان یک جمله یک چیزی باشد، این معنایش آن است که معنای دیگری دارد؟ می‌گوید این جمله معنایش این است، اما یک دلالت التزامی دارد؛ یک چیز دیگری را متکلم قصد کرده؛ دلالت مطابقی‌اش همین است و هیچ معنای دیگری نیست. اما گاهی از اوقات یک جمله‌ای می‌گوید و یک هدف دورتری دارد، تحریک دیگران، ترغیب دیگران، اگر ما گفتیم مثلاً متکلم این غرض‌ها را از این جمله اراده کرده، آنها هم مدنظرش بوده، معنایش این است که یک معنای دیگری بر این آیه ارائه کرده‌ایم؟

«والحمد لله رب العالمین»